

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

جیلانی لیبیب

۱۰/۱۱/۱۳

فریاد زمان

شعر آغاز انسان بودن است و انسانی گردیدن. شعر، شروع مبارزه بیان شده است و ستیز. شعر که شاید زمانی عملی بوده باشد هنگامه ساز و ناب، میتوانسته گاهی فریادی باشد بلند، سهمناک و آینده آفرین برای آزادی، در وهله پیدایش خویش حتی بدون واژه.

وقتی انسان در برابر طبیعت خشن دور و برش دست به دست هم می دهند و در کنار یکدیگر در يك حلقه، با همهمه و غلغله، چه بسا که بدون واژه طنین ساز می گردد و با نظم و ترنم موزون ستیزه گر می شود و زندگی ساز، شاعر میگردد. آری نخستین نیاکان بشر همه شاعران بودند و اولین شاعران، نخستین مبارزان و آزادیخواهان؛ برای رهائی و گسست از زنجیرهای در بندآور و نابود کننده ظلم و ستم طبیعت وحشی دور و بر. چنین بود که بشر با شعر زاده شد و ستیز و فریاد با شور و چکامه همبستگی زندگی ساز.

این پیکار و نبرد، شادی آفرین گردید، چون در حلقه همبستگی و هم فریادی، ترانه را آفرید؛ سرودی که آزادی انسان را از قید جنگال های پلشت دهشت و وحشت به ارمغان آورد. آری آزادی، مقوله ایست حسی و گره خورده و هم پیوند با چکامه و سرود.

زمانی که انسان ها بکوشند آزادی را، وسیله ای قرار دهند برای سرکوبی هموعان و ویرانی طبیعت دور و بر خود؛ وقتی که بشر تلاش ورزد تا آزادی را ابزاری گرداند برای افزایش نابرابری ها و عمیقتر ساختنش جهت شادکامی خودخواهی های بیمار روشانه خویشتن و پشتیبانی قلمداد سازد برای سرکوبگری و ظلم؛ و هر آنگاهی که آزادی بهانه ای شود برای تاخت و تاز بر حریم کرامت انسانی؛ شاعر، فریادگر زمانش میشود و ناگفته ها را از مرزهای سکوت مرگبار "آری ها و پذیرش ها" می گذراند و با واژه های شعریت، "نه" گفتن را می آغازد.

آری، آزادی این توانائی را داراست که ستم آفرین باشد همچنانکه چکامه، عدالتخواه، منصف و محکم. آری، شعر توانسته دادگاه باشد، دادگر بوده است و دادجو.

در هردورانی که برابری و برابر جوئی سر بلند نموده است تا به منظور کامیابی اش، آزادی را زندانی حصار خود کامگی هایش بسازد؛ احساس، عاطفه، نیاز ها و خواسته ها را نادیده بینگارد و همه را همسان زیر بنیاد های

همگون پنداری برپایه ساختارهای ناپایدار بفشارد، واژه های ادب و اخلاق در شعر و سرود بازتابگر فریاد آزادیخواهان و آزادی جویان گشته اند. آری، برابری و برابری جوئی، میتوانسته بدینگونه موجب قید و بند آزادی بشود، چنانکه تاریخ گواه اوست، شعر بیانگر فریاد رهایی از دژ بیداد ستم بر فردیت ها، اندیشه ها، باور ها و گوناگونی ها.

با برادری، نیاکان ما بر قهر و ستم پیروز گردیدند. این “همزبانی” و همدلی توأم با هبستگی، شعر را آفرید و نخستین هجا ها را.

شعر، ورای اندیشوارگی ها، میتواند قید و بند ها را در هم بگسلاند و با توسل به جهان تخیل و تصور، دنیائی را بیافریند که هیچ معیار و هنجاری را یارای ویرانگریش نباشد.

آری، شعر و ترانه جاودانه عصیان زمان خود است. به گفته سن ژون پرس “شاعر وجدان ناآرام عصر خویش می باشد.” عصیان شاعر و خامه سرا بیشتر به خاطر چیزهائی است که از دست داده و آرزوهائی که در دل میپرورانیده و یا میپنداشته است؛ برای انسان، طبیعت و جامعه. شعر بیان آرزو ها و رؤیا هاست، رها از همه قید و بند هائی که جامعه به گونه دیگری مجال فریاد آنها را نمیدهد؛ بازتابگر اوج آزادی چکامه سرا و همه کسان نیست که خود را در او باز می یابند. شعر سرکشی میباشد در برابر معیارهای محصور کننده جامعه بشری. شعر خوب آزادی محض است؛ تناقض ها و تضاد را به هم پیوند می دهد و این احساس رهایی، آزادی و دیگر آفرینی را به بهترین وجهی بدون واسطه تا ابدیت های دور و نزدیک بر نوع بشر منتقل می گرداند. آری شعر، ستیز است و فریاد.... رهایی میباشد و انسانی.... برابریست با برادری.... شعر، آزادیست!